

بحران بدهی

وسیر تحول در اروپای شرقی

نویسنده: پال فیلیپس

ترجمه ع - چلیاوی

تنگناهایی را برای مؤسسات و کارخانه‌ها، ایجاد می‌کنند که انگیزه‌های کمی برای کارایی مدیریت و صرفه‌جویی در منابع باقی می‌ماند. کارگران انگیزه کمی برای سخت کار کردن و تولید کردن کالاهای با کیفیت دارند. در نتیجه مؤسسات بی‌شماری در انبوه ضایعات فرو رفته و به علت فقدان یک حسابداری منطقی ورشکسته گردیده‌اند.

واکنش به عمل آمده در اکثر این کشورهای سوسیالیستی «درحال اصلاحات» این بوده است که ظهور بخش خصوصی را اجازه داده و تشویق کنند، سرمایه‌گذاری خارجی را افزایش دهند و تقویت بازارهای رقابتی را ترویج و تشویق نمایند. نقشی که اصلاحات تا این تاریخ در مجارستان داشته است محدود به خصوصی‌سازی شرکت‌های دارای حداکثر تا ۵۰۰ نفر کارمند و ایجاد بازار بورس بوده است. اصلاحگران امیدوارند که بازارها بتوانند به نحو حساس‌تری نسبت به تقاضای مصرف‌کننده عمل کنند و موجب اعمال فشارهایی بر مؤسسات دولتی شوند و بازار بورس از طریق انباشت پس‌اندازهای خصوصی زمینه‌های رشد اقتصادی را فراهم آورد.

دلایلی وجود دارند که شکست تقریباً قطعی این قبیل اصلاحات را نشان می‌دهند. آن‌طور که گزارش شده است، بازارهای خصوصی در اتحاد جماهیر شوروی، به علت قیمت‌های بالا و به وجود آوردن افراد پولدار، موجب بروز عکس‌العمل‌های منفی خیلی زیادی گردیده‌اند.

در مباحث اخیر پارلمان شوروی آورده شده که بخش جدید تعاونی (خصوصی) «شیره کارگران را کشیده است» و در «بسیاری از جاها به علت قیمت‌های گران خود مورد تحقیر قرار گرفته است.» به دلیل قلت تعداد شرکت‌های با سرمایه خصوصی که مترصد استفاده از فرصت‌های سرمایه‌گذاری باشند، بازارهای بورس بی‌ثمر خواهند بود. حدود صد شرکتی که در بازار بورس مجارستان نامنویسی کرده‌اند، تقریباً جملگی دولتی هستند، هرچند، چندتایی شرکت‌های مشترک دولتی - خصوصی می‌باشند. به نظر می‌رسد که اقتصاددانان اروپای شرقی تقریباً بطور جمعی از موقعیت مسلط سرمایه‌گذاران عمده در بازارهای سرمایه غرب بی‌اطلاع باشند. تعجبی ندارد که بازار سهام مجارستان تقریباً هیچ تأثیری در تشکیل سرمایه جدید نداشته است و دادوستد در بورس تقریباً به طور انحصاری در چارچوب، مؤسسات و کارخانه‌های دولتی قرار دارد.

به طور بالقوه، خطرناکترین نوع رفرم از نقطه نظر چشم‌اندازهای اقتصادی آینده، تشویق کردن سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی است؛ به این دلیل که خطر بدتر شدن مشکل بدهی و موقعیت اعتباری کشورهای اروپای شرقی در بازارهای غربی، یعنی عمده‌ترین علت بحران موجود، را در بر دارد. اغلب کشورهای اروپای شرقی که اینک دچار بدترین مشکلات اقتصادی می‌باشند، آنها را هستند که بیشتر از همه در بازارهای غربی ادغام و به سرمایه‌گیری وابسته شده‌اند. در واقع من بحث خواهم کرد که مؤثرترین علت بحران اقتصادی جاری در تعدادی از کشورهای کوچک‌تر اروپای شرقی، بدهی خارجی (ارزهای معتبر) توأم با جذب شدن حاشیه‌ای در سیستم اقتصادی غرب است.

مجارستان و یوگسلاوی: نظام‌های مختلف، مشکلات مشابه

بهترین شاهد برای نشان دادن نقش بحران زای بدهی خارجی در مشکلات فعلی اقتصادی اروپای شرقی (و مرکزی)، مقایسه کشورهایی چون مجارستان

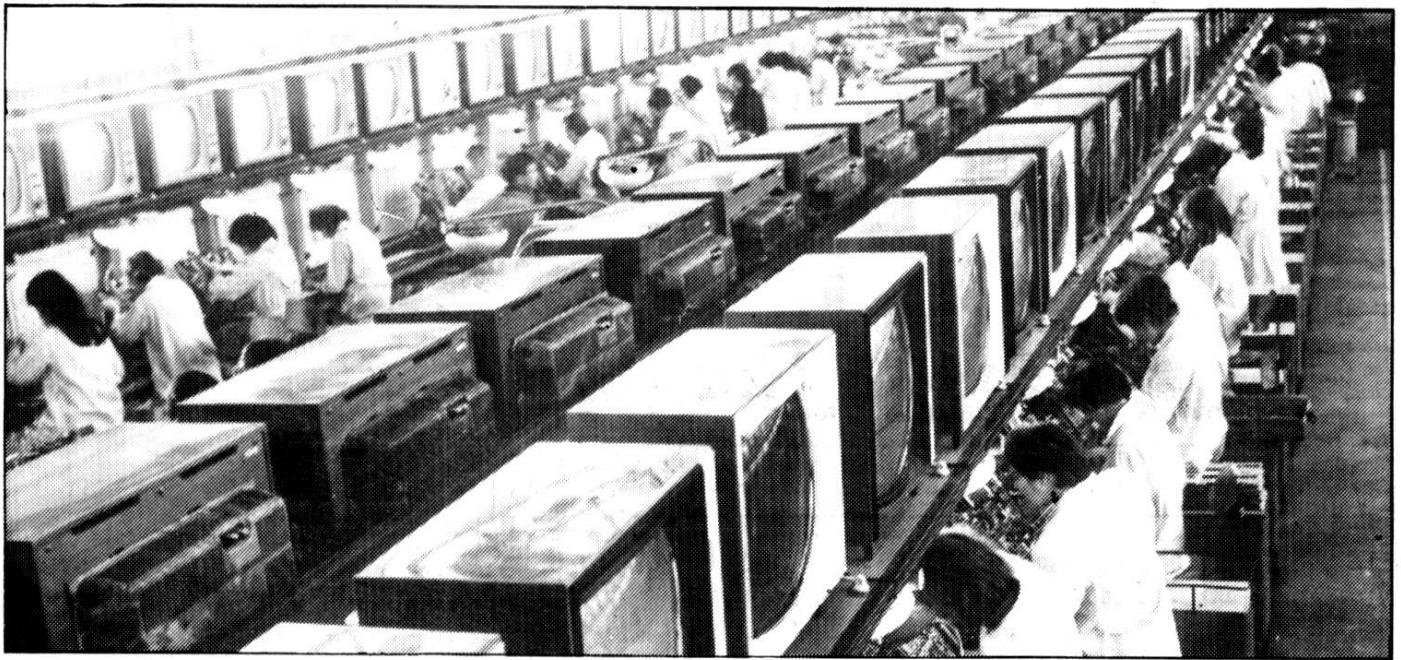
تحولات واقعاً مهمی که در سال گذشته در مجارستان و لهستان رخ داد، باعث شد عده زیادی از ناظران غربی در مورد احیاء سرمایه‌داری در اروپای شرقی جنجال به راه اندازند. در میان چپ‌ها نیز، عده زیادی این تحولات را با علاقه‌ای مشابه دنبال کردند؛ اما با ابراز نگرانی نسبتاً زیاد از این که «آسمان به زمین رسیده» و «الترناتیو سوسیالیستی برای نابرابری، بی‌عدالتی و غیرانسانی بودن سرمایه‌داری، در ادامه رقابت با نظام سرمایه‌داری ناتوان از آب در آمده است. پائین آمدن شاخص‌های زندگی و وجود کمبود در مواد غذایی و کالاهای مصرفی، حکایت از این امر می‌کند که کشورهای کمونیستی در حل کردن قطعی مسایل مربوط به مبانی اقتصادی تولید و توزیع شکست خورده‌اند.

جالب است که برخی اقتصاددانان همین کشورها اشتیاق دارند در مکان تندترین منتقدین نظام‌های اقتصادی اروپای شرقی و مرکزی قرار داشته باشند. این موضوع را تا اندازه‌ای می‌توان به کیفیت آموزش در دانشگاه‌های کشورهای مزبور در دوره «ماقبل پروستریکا» مربوط کرد که مشخصه آن بازدارندگی فکری و جلوگیری از سرایت آموزه‌های اقتصاد بورژوازی بوده است. آن‌طور که یک اقتصاددان جوان مجاری در بوداپست به من ابراز کرد، چندسال قبل که او در رشته اقتصاد تحصیل می‌کرده است، دانشجویان نمی‌توانستند با تجزیه و تحلیل مقوله «بازار کار» آشنا شوند زیرا در آنجا تنها به موضوع جدا نگاهداشتن دانشجویان از سرمایه‌داری توجه می‌شده است. اینک اینچنین اقتصاددانانی برای انجام بررسی‌های اساسی به منظور تعیین خط‌مشی بازار کار به کار گمارده شده‌اند.

در کنفرانس اخیر مدیران یوگسلاوی که من در آن شرکت داشتم، داغترین مباحثه پیرامون سازمان منحصر به فرد مالکیت اجتماعی (دسته جمعی) یوگسلاوی و ارتباط آن با مشکلات جاری اقتصادی کشور دور می‌زد. اقتصاددانی برجسته به طور کاملاً صریحی این عقیده را ابراز کرد که برای انجام اقدامات اقتصادی کارآ و سودمند، تنها ضرورت داشت که مؤسسات و کارخانه‌ها خصوصی شوند.

به علت انزوای اقتصاددانان اروپای شرقی از دیگر تحلیلهای اقتصادی انتقادی غربی، عده زیادی از آنها گرایش به پذیرفتن نقطه نظرات آرمانی نئوکلاسیکها درباره مکانیزم بازار سرمایه‌داری و نفی واقعیت وجود طبقه، قدرت سیاسی و اقتصادی و کلیه مشکلات توزیعی مربوط به آنها دارند. در حین فرو ریختن ایده‌آلهای مساوات طلبانه اجتماعی و اقتصادی مربوط به دورنمای اولیه سوسیالیستی، این بی‌خبری باعث مبادرت به طرح برخی رفرم‌های اقتصادی شده است که احتمالاً حل مشکلات جاری را در آینده بدتر و سخت‌تر خواهند کرد.

این مسلم است که الگوی برنامه ریزی مرکزی نوع شوروی احتیاج به اصلاح دارد. چنین به نظر می‌آید که برنامه ریزی مرکزی برای تهیه و توزیع خیلی از - نه اکثر - کالاها و خدمات مصرفی روشی نامناسب و بی‌کیفیت باشد. مؤسسات اقتصادی بزرگ دولتی حساسیت لازم را در برابر نوآوری فنی، تقاضای مصرف‌کننده و استانداردهای کیفی نداشته‌اند. قیمت‌های تعیین شده قادر به انطباق خود با تغییرات به وجود آمده در هزینه‌های واقعی تولید نمی‌باشند و موجب ایجاد ساختارهای غیرمنطقی قیمت می‌گردند. وفور حواله‌ها و سوبسیدها و وجود تضمین‌هایی علیه بیکاری و اخراج، چنان



ویوگسلاوی است. در حالیکه این دو کشور دارای دو نظام سیاسی - اقتصادی بسیار مختلف می باشند، و اما هر دو در جریان یک بحران اقتصادی شدیدی هستند هر چند که جلوه های این بحرانها بواسطه نهاد های گوناگون آنها متفاوت هستند.

مشکلات موجود در مجارستان مربوط به اقتصاد کساد، سقوط درآمدهای واقعی، و مشکلات مربوط به تراز پرداختها می باشد؛ هر چند از لحاظ مواد غذایی و کالاهای مصرفی کمبودی در فروشگاهها وجود ندارد، اما کمبود درآمد مشکل اساسی است. در ویوگسلاوی نیز مشکل کساد و کاهش درآمد وجود دارد، هر چند از حدود سال گذشته در نواحی توسعه یافته کشور هلالنی از بهبود و رونق آشکار شده است. تجلیات بحران در این کشور بالکانی خود را در فوق تورم (پیش بینی می شود امسال به رقمی میان ۶۰۰ تا ۱۰۰۰ درصد برسد)، بیکاری و اختلافات فزاینده منطقه ای آشکار و هستی این کشور کثیرالرحله (بعضی ممکن است بگویند، به طور مصنوعی) را تهدید به نابودی می کنند.

مجارستان اقتصادی دولتی و تحت برنامه ریزی مرکزی به سبک شوروی (هر چند با وجود بخش خصوصی خرده پای نسبتاً بزرگی در خدمات و کشاورزی)، همراه با کلیه مشکلات مربوط به چنین اقتصادی، داشته است. یک علت خاص رفرفمهای به عمل آمده بازار گرا در مجارستان وجود «اقتصاد کمبود» در سطح مواد اولیه صنعتی است. شرکت های جدید و کوچک بازار گرا در تهیه مواد خام مورد نیاز خویش با مشکل روبرویند؛ زیرا همه مواد خام موجود از طریق نظم بوروکراتیک و مقررات سنتی در اختیار شرکت های بزرگ دولتی قرار می گیرد. این امر یکی از علل اصلی علاقه آنها را برای جذب شرکت های خارجی توضیح می دهد که در اقتصاد کنترل شده شرکت های بزرگ دولتی موجود ادغام نشده باشند.

در ویوگسلاوی نظام اقتصادی بکلی متفاوت است. این کشور الگوی شوروی را در همان اوایل دهه ۱۹۵۰ کنار گذارد. تیتو به فوریت پی برد که اجرای موفقیت آمیز نظام برنامه ریزی مرکزی و اقتصاد تحت کنترل بوروکراتیک، در کشوری که ۷۰ درصد جمعیت آن را دهقانانی تشکیل می دهند که در میان جمهوریهای شدیداً متفاوت از نظر توسعه اقتصادی و فرهنگی توزیع شده اند، غیرممکن است. در طی دهه پنجاه و شصت، مالکیت دولتی بتدریج لغو شد و به جای آن «مالکیت اجتماعی» و سیستم خودگردانی که با یک سیستم بسیار غیرمتمرکز اقتصادی و سیاسی تکمیل می شد، مستقر گردید. از نقطه نظر اقتصادی، مکانیزم همکاری، یک برنامه اقتصادی نبود بلکه قرار دادن (بعضی ممکن است بگویند تابع کردن) بازار بر مبنای قرارداد های اجتماعی بوده است و یا به عبارت دیگر طرح ریزی موافقتنامه ها میان واحدهای خودگردان. شکلی از طرح ریزی مزبور ادامه یافت، اما به طور فزاینده ای اهمیت و درستی خود را از دست می داد.

با وجود این تفاوتها، آیا این دو کشور به جز حکومت های اسماً کمونیستی و بحران اقتصادی، چه وجه اشتراک دیگری با هم دارند؟ جواب آن بدهی عظیم

است و آن گونه که من بحث خواهم کرد، وامهای خارجی غیر قابل پرداخت. بدهی هریک از دو کشور براساس ارزشهای معتبر تقریباً بیست میلیارد دلار است؛ ولی بدهی سرانه ویوگسلاوی با جمعیتی بیش از برابر جمعیت مجارستان کمتر از نصف می باشد. بدهی مجارستان در خلال دهه ۱۹۷۰ به منظور تأمین مالی و «کمونیسم گولاش»، توسعه تولید کالاهای مصرفی و افزایش بازرگانی با غرب به وجود آمد.

مجارستان در زمینه کالا، بویژه کالاهای سرمایه ای، وابستگی به غرب را توسعه داد؛ با وجود این تحت تأثیر کساد و تشدید سیاست حمایتی (Protectionism) غرب در دهه هشتاد، بازارهای مهیا و مستعد خود را راکد دید.

افزایش عظیم بدهی در ویوگسلاوی در دو سال آخر دوره تیتو حادث گردید. همزمان با آشکار شدن این امر که تیتو مشرف به موت است، نگرانی زیادی وجود داشت که کشور به سبب درگیریهای منطقه ای که ناشی از اختلاف درآمد فاحش بین مناطق بود، از پای در خواهد آمد (سهم درآمد سرانه میان اسلونیای توسعه یافته و کوسوای توسعه نیافته، حداقل پنج به یک است). با هدف فرو نشاندن آشوبهای منطقه ای، پول قرض گرفته شد و به شکل سخاوتمندانه ای خرج شد؛ در حالیکه در مورد انباشت سرمایه مولد کمترین درجه ممکن در نظر گرفته شد. ویوگسلاوی نیز به علت سیاست های حمایتی غرب در دهه هشتاد صدمه دید. هر دو کشور قربانیان پول گرایی* و نرخهای بالای بهره بودند که در دهه هشتاد حکمفرما گردیده بود.

بدهی و توسعه

به عقیده من، مشکل بدهی خارجی در این کشورهای صنعتی نیمه توسعه یافته حل ناشدنی است. تنها، بهره بدهیهای موجود، دستکم به دو یا سه درصد محصول ناخالص ملی می رسد و اگر با محصول خالص اجتماعی مقایسه شود، شاید به ۵ تا ۶ درصد بالغ شود. بعلاوه، این مبلغ یعنی بیش از دو میلیارد دلار سالیانه برای هر کشور، می بایست از محل دیگری به جز محل افزایش مازاد تجاری در زمینه کالا و خدمات تنها با غرب تأمین شود. اگر قسمتی از اصل سرمایه پرداخت نشود (یا در حال، به نحو دیگری کاسته نشود)، این هزینه تحمیلی تا ابد ادامه خواهد یافت. بازرگانی خارجی هر دو کشور، تقریباً به طور برابر میان غرب و کشورهای عضو کومکون که توسط اتحاد شوروی رهبری می شوند، تقسیم شده است. محض بغرنج تر کردن قضایا، هر دو کشور مازاد بازرگانی با اتحاد شوروی دارند که به شکل اعتبار غیر قابل تسعیر پرداخت می شود، و در عین حال کسری بازرگانی با غرب دارند که بر مقدار بدهیهای آنها به ارز تسعیر پذیری می افزاید.

از اینرو بهره تعلق گرفته به بدهیهای خارجی آنها که در این چند ساله گذشته جمع شده است، بدون هیچگونه سرمایه گذاری جبران کننده و یا کالاهای سرمایه ای، تنها موجب افزایش مقدار خالص بدهی های مزبور گردیده است. این امر به معنای کمبود سرمایه گذاری جدید، به ویژه در زمینه کالاهای سرمایه ای و وارداتی است که تکنولوژی نوین برای افزایش بارآوری تولیدی را

■ بطور بالقوه، خطرناکترین نوع رفرم از نظر چشم اندازهای اقتصادی آینده اروپای شرقی تشویق سرمایه گذاری های مستقیم خارجی است، به این دلیل که خطر بدتر شدن مشکل بدهی و موقعیت اعتباری این کشورها را در بردارد.

■ مجارستان و یوگسلاوی هیچیک دارای مناطق صنعتی با کارگریکار اضافی نیستند و از لحاظ منابع طبیعی نیز غنی نیستند.

■ خطر واقعی در این است که کشورهای اروپای شرقی مشکلات مربوط به بدهی های خود را به نهادهای سیاسی و اقتصادی خود نسبت دهند. اگر چنین کنند و بدون این که مشکل بدهی را حل کنند به سراغ تغییر دادن نهادهای مذکور بروند، آنگاه این خطر را پذیرفته اند که جوامع نسبتاً تساوی گرا و سیستمهای رفاه همه گیر نسبی خود را با رکود، نابرابری و فقر وحشتناکی معاوضه کنند.

شامل می شود و بدین لحاظ به ادامه رکود اقتصادی کمک می کند که این نیز به نوبه خود بار بدهی خارجی را افزایش می دهد.

دورنمای افزایش میزان داد و ستد با کشورهای دارای ارز معتبر - صرفنظر از موضوع مازاد تجاری - بسیار مایوس کننده است. جامعه اقتصادی اروپا درگیر مسئله ادغام در سال ۱۹۹۲ و محافظت از اعضای نیمه توسعه یافته خویش یعنی، یونان، اسپانیا و پرتغال می باشد. ایالات متحده دچار کسری درآمد خویش است و تمایل به سیاستهای حیاتی دارد و اصلاً در موقعیتی نیست که بتواند به دیگری یاری رساند. ژاپن هیچگاه بازار صادراتی دو کشور مورد نظر نبوده است و ضمناً دارای بازارهای واقعبسته ای است، به ویژه، خاورمیانه به عنوان بازار سنتی یوگسلاوی، به علت فروپاشی قیمت های جهانی نفت، امیدی بدست نمی دهد.

به طور خلاصه، مجارستان و یوگسلاوی در کشیدن بار بحران بدهی بین المللی، با تعداد زیادی از کشورهای توسعه یافته شبه صنعتی (شامل، آرژانتین، برزیل، مکزیک، اسرائیل و لهستان) سهیم هستند. این موضوع خود را به صورت کاهش درآمد های واقعی، فوق تورم (فعلی یا قبلی)، بیکاری آشکار یا پنهان، رکود اقتصادی و مشکلات مربوط به تراز پرداختها بروز می دهد.

هر دو کشور قراردادهای حمایتی مشروط با صندوق بین المللی پول را که موجب افزایش اعتبار در بازار بود، تجدید کردند؛ اما این کار مشکلات آنها را بدتر می کند. (برای مثال یکی از شرایط صندوق بین المللی پول این بود که یوگسلاوی ارزش پول خویش را کاهش داده و آن را قابل تسعیر نماید تا بدین وسیله بتواند فوق تورم خویش را جبران نماید).

درتنگنای دو بلا: گره کور انتخاب

این نوع کشورها انتخابهای معینی دارند که هیچیک رضایتبخش نمی باشند، یکی از آنها یعنی ادامه قرض گرفتن، در مجموع برای خود بدهکاران جالب توجه نیست. حتی در صورتی که بتوان وامهای بیشتری گرفت، این امر بلافاصله مشکل بدهی را وخیم تر خواهد کرد. بر طبق نرخهای متداول استقراض، باید آنچنان مازادی در بازگانی باغرب بدست آید که با آن بتوان حداقل ده درصد ارزش کل وام را به عنوان بهره و در صورت در نظر داشتن استهلاك اصل وام، درصد بیشتری نیز از این بابت پرداخت نمود. برای ایجاد چنین مازادی مقامات حکومتی می بایست در زمینه مصرف داخلی تضییقاتی به وجود آورند و یا خدمات عمومی را به شدت کاهش دهند. ایجاد این تضییقات در زمینه مصرف در کشورهایی که سرکوبی سیاسی به علت وجود نیروهای دمکراتیک در آنها مشکل باشد، به احتمال قوی عملی نخواهد بود. حتی رژیمهای مستبدی نظیر کره جنوبی و شیلی، در سرکوبی جمعیت خویش تحت نام انباشت سرمایه، اینک دچار مشکل گردیده اند.

اقتصاد دانان هر دو کشور مجارستان و یوگسلاوی استدلال می کنند که کشورشان با دنبال کردن انتخاب دومی، یعنی از راه فروش موسسات داخلی به سرمایه گذاران خارجی و پروژه های مشترک میان شرکت های خارجی و شرکت های دولتی (در مجارستان) و شرکت های تعاونی (در یوگسلاوی)، بار اضافی بهره سنگین تر و استهلاك پرداختها را خنثی می کنند. چه بسا از اقبال بلند آنهاست که تاکنون موفقیت چشمگیری در زمینه جلب سرمایه گذاری خارجی حاصل نشده است. چرا که الترناتیو مزبور فقط «گرفتاری بلندمدت برای سود کوتاه مدت» را به ارمغان خواهد آورد. شرکت های خارجی به یکی از سه علت عمده زیر حاضر به سرمایه گذاری در یک کشور ثالث می باشند: ۱- بدست آوردن امتیاز کار ارزان به منظور تولید مصنوعات کاربر برای صدور مجدد،

۲- دسترسی یافتن و یا کنترل بر منابع مواد خام.

۳- و یا گرفتن سهمی از بازار داخلی کشور میزبان.

اما نه مجارستان و نه یوگسلاوی، هیچیک دارای مناطق صنعتی با کارگر بیکار اضافی نمی باشند. و هر دو از لحاظ موقعیت منابع طبیعی غنی نیستند. بدین ترتیب شاید تنها چاره جذب سرمایه های خارجی، بهره برداری از بازار داخلی باشد. چنین شرکتهایی به احتمال قوی قسمت زیادی از سرمایه گذاری اولیه خویش را صرف خرید کالاهای سرمایه ای از کشور خویش می کنند و درآمدها و هزینه های کنار گذاشته شده برای استهلاك را به آنجا باز می گردانند. عده زیادی از مدیران و پرسنل فنی از کشور خودی خواهند آمد و از این رو تعداد قلیلی مشاغل خوب ایجاد خواهد شد. با توجه به تجربه کانادا، آنها نسبت عظیم غیر عادی از مواد اولیه خود را وارد می کنند. بنا بر این انتخاب دوم، یعنی، جلب سرمایه گذاری مستقیم خارجی، ابدأ برای تخفیف دادن مشکل تر از پرداختها که ریشه در بحران جاری دارد، مناسب نمی باشد.

انتخاب سومی در رومانی به عمل آمد، بدین ترتیب که، استانداردهای زندگی کارگران به قدری پائین آورده شد که میزان واردات کالاهای مصرفی را به نحو موثری تقلیل داد. مازاد داخلی تماماً در اختیار گرفته شد و به منظور خلاص شدن از شر بدهیهای خارجی مصرف شد. ولی رفاه انسانی ارزش عظیمی دارد و از نقطه نظر سیاسی، در مجارستان آزاد فکر و یوگسلاوی امروز، این چنین انتخابی پذیرفتنی نیست.

تنها راه حل ایده آل برای کشورهای صنعتی غربی، لغو حداقل قسمت زیادی از این بدهیهای انباشته شده می باشد. احتمالاً بانکهای آنها در انجام این کار اکراره نشان خواهد داد، هر چند در حقیقت آنها از طریق فروش قسمت اعظم این بدهیها در بازار دست دوم* عیناً همین عمل را خیلی بیشتر انجام می دهند. (بدهی یوگسلاوی در سپتامبر به ۵۵ سنت در هر دلار فروخته می شد.

البته انکار بدهی نیز، انتخابی آشکار است، اما با این انتخاب با هدف هر دو کشور مجارستان و یوگسلاوی (و لهستان، از این نقطه نظر) مبنی بر افزایش میزان ادغام اقتصادی خویش با غرب، مغایر خواهد بود. مادامی که اقتصاد اتحاد شوروی دچار رکود می باشد، این کشورها راه حلهای مناسب کمی در قبال انکار بدهیها دارند.

یوگسلاوی اخیراً پیشرفتی محدود در زمینه کاهش بدهی خود داشته است. برخی اقدامات به عمل آمده در این جهت به صورت گرفتن کالاهای دارای کیفیت پائین از اتحاد شوروی در عوض بدهیهای بازگانی و فروختن آنها به زیر قیمت در بازارهای غربی و مصرف کردن در آمد حاصله برای باز خرید بدهی یوگسلاوی در بازار دست دوم با چهل و پنج درصد پائین تر از مبلغ اسمی آن بوده است. بر طبق گزارش يك مجله اقتصادی این شکل و سایر اشکال باز خرید، بدهیهای بانکی یوگسلاوی به غرب را در مجموع يك میلیارد دلار کاهش داده است. اما این فقط بهبودی بالنسبه کوچک در مشکل بدهی است. خطر واقعی در این است که یوگسلاوی، مجارستان و لهستان، مشکلات مربوط به بدهیهای خویش را به نهادهای سیاسی و اقتصادی خود نسبت دهند. اگر چنین کنند و بدون این که مشکل بدهی را حل کنند، به سراغ تغییر دادن نهادهای مذکور بروند. آنگاه این مخاطره را پذیرفته اند که جوامع نسبتاً تساوی گرا و سیستمهای رفاه همه گیر نسبی خویش را با رکود، نابرابری و فقر وحشتناک، به اندازه ای که در آمریکای لاتین وجود دارد، معاوضه نمایند.

مشخصات مقاله در ماخذ اصلی:

The Debt Crisis And Change In Eastern Europe, Paul Phillips, Monthly Review, Feb 1990.